

دکتر عبدالکریم سروش و بهائیت

محمد سهیمی

مقدمه

نگارنده بارها در مقالات و مصاحبه‌های خود تاکید نموده است که معتقد به اسلام است. منتها اسلام برای نگارنده فقط یک منبع معنویت است. مانند هر دین و مذهبی، آموزش‌های اسلامی را میتوان به انواع و اقسام راه‌های مختلف تفسیر نمود، ولی نگارنده فقط به تفسیر رحمانی از اسلام که معتقد است روح واقعی آن میباشد ایمان دارد. جنایات بسیاری چه در ایران و چه در جاهای دیگر به نام اسلام صورت گرفته است که از نظر نگارنده ربطی به اسلام رحمانی که او بدان معتقد است ندارند، کما اینکه ظلم روزانه به مردم فلسطین توسط اسرائیل ربطی به کلیمیت و حضرت موسی ندارند. در طول جنگ عراق بعد از هجوم غیر قانونی آمریکا و بریتانیا به آن کشور گزارش‌های روزانه پنتاگون به پرزیدنت بوش با یک آیه از انجیل شروع میشد، ولی اینها ربطی به مسیحیت واقعی و حضرت مسیح ندارند، کما اینکه "الهیات آزادی" -- یا لیبریشن تئولوژی -- که از درون مذهب کاتولیسیم برخاست یکی از مهمترین و مترقی‌ترین تفسیرهای مذهبی بود که به آزادی مردم آمریکای لاتین از حکومت‌های دیکتاتوری فاشیستی نظامی مورد حمایت آمریکا کمک مهمی کرد.

نگارنده در عین حال هر تفسیر و تعبیری از اسلام را که مغایر با احترام به حقوق بشر و کرامت انسانی باشد نمی‌پذیرد. خداوند همانطور که خود در قرآن میفرماید می‌توانست همه بندگان خود را خدا پرست واقعی خلق کند، ولی در عوض به بندگان خود عقل عطا فرمودند که خود انتخاب کنند. دانش، آگاهی، و عقل نگارنده به او حکم میکنند که باید از یک نظام دمکراتیک که در آن همه شهروندان از هر مذهبی -- مسلمان، مسیحی، کلیمی، زردشتی، بهایی، و بی دین -- از هر قومی -- فارس، ترک، کرد، لر، بلوچ، و ایرانی عرب -- و چه مرد و چه زن، همه مساوی هستند، مذهب در حکومت نقشی ندارد، روحانیون هیچ امتیاز ویژه‌ای ندارند، و غیره، حمایت کند، کما اینکه همینطور هم هست.

نگارنده معتقد است که روشنفکران دینی نقش مهمی در تبیین اسلام رحمانی و زدودن لایه‌های خرافی، ارتجاعی، و ضد مردم سالاری از آن دارند. منتها به عقیده نگارنده روشنفکر دینی نمیتواند مدافع احترام برای حقوق بشر و افشا کننده نقض آن نباشد. حقوق بشر ارزشی است جهانشمول، که مرز، نژاد، جنسیت و یا مذهب نمیشناسد.

کمتر ایرانی وجود دارد که نداند و یا موافق نباشد که در دوران جمهوری اسلامی احتمالا به هیچ بخشی از مردم ایران به اندازه هموطنان بهایی ما ظلم نشده است. فرزندان هموطنان بهایی ما از تحصیل در دانشگاه محروم هستند، رهبران آنها زندانی شده اند، در اوائل انقلاب برخی از آنها اعدام شدند، از بسیاری از مشاغل اخراج شده اند، و بسیاری دیگر ظلم و تعددی که هموطنان بهایی ما متحمل شده اند. علیرغم تفاوت بنیادی اعتقادات مذهبی نگارنده با بهائیت، نگارنده معتقد است که همه آنها یکدیگر مدافع حقوق بشر میدانند باید از حقوق کامل شهروندی هموطنان بهایی ما، که کاملا مساوی با بقیه جامعه بوده و آزادی کامل برای انجام فرائض مذهبی نیز بخشی از این حقوق باشد، حمایت کنند. این شامل همه مسلمانان بخصوص

روشنفکران مذهبی نیز میشود. نگارنده هیچگونه تناقضی بین اعتقادات اسلامی خود، که اختلاف ریشه‌ای با اساس بهائیت دارند، و دفاع از حقوق شهروندی هموطنان بهایی خود نمی‌بیند. در مورد بهائیت و دستاوردهای آنان نگارنده هیچ صلاحیتی ندارد که به قضاوت بنشیند. اما نگارنده معتقد است که باید قاطعانه از حقوق آنان به عنوان پیروان یک دین دفاع نمود و جمهوری اسلامی را به دلیل این ظلم بزرگ محکوم کرد.

در عین حال، دفاع از حقوق بشری و شهروندی هموطنان بهایی ما در ایران به معنی حمایت از فعالیت‌های برخی از فعالان بهایی ایرانی خارج از کشور نیست که سعی کرده اند ظلم و تعدی به هموطنان بهایی ما را بعنوان "نسل کشی" به دادگاه‌های بین‌المللی ببرند. واضح است که نگارنده منکر ظلم بسیار به هموطنان بهایی ما نیست، ولی معتقد است که حاکمیت در ایران به همه "غیر خودی" ها، از هر قوم، مذهب، و جنسیت ظلم کرده است، و بنا بر این نباید یک گروه از هموطنان را از بقیه جدا نمود. سال‌ها پیش یک هموطن بهایی از من درخواست کرد که محتوی درسی و مدرک تحصیلی لیسانس ایشان در یک رشته علوم را، که ایشان آنرا از دانشگاه "زیرزمینی" هموطنان بهایی در ایران کسب کرده بودند ارزیابی کرده و اگر مطابق استانداردهای معمول در دانشگاه‌های ایران بودند، آنرا گواهی دهد. نگارنده با کمال میل این خدمت کوچک را انجام داد، چرا که به خوبی با ظلمی که به هموطنان بهایی ما میشود آشنا بود و هست.

یکی از متخصص‌ترین روشنفکران دینی ایران در طول چند دهه گذشته آقای دکتر عبدالکریم سروش میباشند. شکی نیست که ایشان تلاش نموده اند که قرائت جدیدی از اسلام ارائه دهند که با قرائت و تفسیرهای سنتی، و همچنین با آنچه که تندروهای ایران و حامیان آنها در میان روحانیون ترویج میکنند به کلی متفاوت است. به همین دلیل نگارنده برای آقای دکتر سروش احترام زیادی قائل بوده، آثار ایشان را دنبال نموده، و صریحاً اعلام می‌کند که از آنها دانش بسیاری کسب کرده است.

حدود شش سال پیش نگارنده [مقاله‌ای به زبان انگلیسی](#) درباره انجمن حجتیه و رابطه آن با برخی از روحانیون معروف کنونی ایران، به خصوص آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی منتشر کرد. آقای مصباح از ارتجاعی‌ترین و ضدّ مردمی‌ترین روحانیون ایران میباشند، که حذف ایشان از مجلس خبرگان در انتخابات اسفند ماه گذشته موفقیت خوبی بود. انجمن حجتیه توسط شیخ محمود ذاکرزاده تولایی (۱۳۷۷-۱۲۷۹) که [معروف به شیخ محمود حلبی](#) بود، در دهه ۱۳۳۰ تاسیس شد. مرحوم حلبی دوستی داشت به نام سید عباس علوی که هر دو در شهر مشهد طلبه بودند. آقای علوی به بهائیت گروید، و این موضوع ظاهراً خشم مرحوم حلبی را بر انگیخت و ایشان ضدّ بهائیت شد. انجمن حجتیه یک انجمن ضدّ بهایی سرسخت بود.

چندی پیش نگارنده تصمیم گرفت که مقاله شش سال پیش خود درباره حجتیه و طرفداران آقای مصباح، که برخی آنرا مصباحیه مینامند، را به روز کرده، اگر لازم است آنرا اصلاح کند، و در عین حال تلاش کند که شخصیت‌های شناخته شده ایران که در گذشته عضو انجمن حجتیه بودند را در مقاله ذکر کند. البته بسیاری از مقامات کنونی و گذشته جمهوری اسلامی در دوران جوانی خود عضو انجمن حجتیه بودند. با همکاری و همفکری یکی از دوستان بسیار با دانش خود، نگارنده پروژه‌ای را برای نوشتن یک کتاب درباره تحولات سیاسی ایران از سال ۱۳۲۰ به بعد آغاز نموده است، که این مقاله در آن مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

یکی از "کشف های" نگارنده در طول تحقیق خود این بود که آقای دکتر سروش هم در گذشته عضو انجمن حجتیه بود، و خود بارها این موضوع را اذعان کرده بود. با توجه به ضد بهائیت بودن انجمن حجتیه، همچنین جایگاه مهم آقای دکتر سروش در میان روشنفکران دینی، و باور نگارنده به این موضوع که که روشنفکر واقعی دینی نمیتواند مدافع حقوق بشری و شهروندی مردمان، بدون توجه به مذهب، قومیت، جنس، و نژاد آنها نباشد، او درصدد بر آمد تا از عقاید آقای دکتر سروش درباره این موضوع آگاه شود. این مقاله حاصل این تحقیق است.

آقای دکتر سروش بخاطر برخی از فعالیت های خود در اوائل انقلاب به شدت توسط برخی از هموطنان مورد انتقاد قرار گرفته اند. این مقاله جای بحث درباره صحت و یا سقم آن انتقادات نیست. آنچه که به نظر نگارنده صحیح است اینست که در طول چند دهه اخیر آقای دکتر سروش هم مانند همه ایرانیان تغییر کرده اند. نگارنده همیشه از افکار ایشان بهره مند شده و برای ایشان در مبارزه با ظلم و خرافه زدایی از اسلام و ایران آرزوی توفیق می کند. دقیقاً و بخصوص به همین دلیل بود که نگارنده درباره موضع آقای دکتر سروش در مورد بهائیان کنجکاو شد.

چند موضع دکتر سروش درباره بهائیان و بهائیت

آنچه که نگارنده درباره مواضع آقای دکتر سروش در مورد پیروان بهائیت یافت باعث تعجب او شد. چند نمونه آنها از قرار زیر هستند:

آقای دکتر سروش در سخنرانی "[اقبال لاهوری و نبوت](#)"، از دقیقه ۱۱۰ به بعد فرمودند:

"خداییش، خداییش، زمینی هم که نگاه کنید پیامبر اسلام خیلی زیرک بوده. بعد از پیامبر اسلام هر کی ادعای پیامبری کرده یخ اش نگرفته. همین بهائیت رو شما در نظر بگیرید. ۱۶۰ سال از دعوی پیامبرش گذشته اما در سراسر جهان بنا به آماری که خود بهائیان می دهند بیش از ۲ میلیون پیرو نداره. اونم در دورانی که عصر رسانه هاست. از دل بهائیت نه یک عارف برخاسته، نه یک فیلسوف برخاسته اما از دل اسلام و مسیحیت این همه عارف و فیلسوف برخاسته."

آقای دکتر سروش در "[جلسه پرسش و پاسخ بوی خدا](#)" از دقیقه ۷۳ به بعد فرمودند:

"ببینید بعد از پیامبر اسلام دیگر پیامبر موفقی تو این دنیا نیامد. حالا ما یکی از پیامبران که ایرانی هم هست، یعنی بهائیت. من همیشه هم درباره اش سخن گفته ام. این بهائیت تقریباً با مارکسیسم در یک زمان ظهور کرد. مارکسیسم ظرف چهل پنجاه سال نصف جهان را گرفت. حالا به لحاظ کمی هم من مایل نیستم اینجا بحث کنیم. به لحاظ کیفی. فیلسوفان بزرگی جذب این دستگاه مارکسیسم شدند. جذب این فکر شدند. هنرمندان، شاعران، متفکران، جامعه شناسان، فراوان، فراوان، حقیقتاً و اینها هنوز هم هستند. کسانی که جذب این دستگاه فکری شدند... ولی این دین ایرانی ما، که همین ۱۶۰ - ۱۷۰ سال به عمر مارکسیسم است، شما ببینید به ادعای خودشان که فکر می کنم مبالغه آمیز هم باشد، در سراسر جهان ۵ میلیون جمعیت ندارند. از دل این دیانت نه یک فیلسوف برخاست، نه یک عارف برخاست، نه یک متفکر بزرگ، خوب، اگر اینها علائم شکست نیست، پس علائم چیه؟ موفق نشده دیگر. در حالی که پیامبر اسلام

توی آن فضای قبائلی حجاز، که بریده از همه جهان بود، که برخواست، که هیچ کس نمی شناختش، و کاملاً امکان داشت که این دیانتش همانجا بماند و خفه بشود و از دنیا برود و خبری به هیچ جا نرسد، ظرف ۲۰ سال یکمرتبه خاورمیانه فتح شد، و دینش با بزرگترین ادیان مسیحیت در افتاد، و رقابت قوی کرد با او، بسیاری از آنها را به جای خود نشانند، و شکست داد و تا امروز هم باقی مانده".

آقای دکتر سروش در سخنرانی "[گفتن مسلمانان معاصر](#)" از دقیقه ۲۵ تا دقیقه ۲۸ دوباره حمله به بهائیت را آغاز میکنند و میفرمایند:

"من این را همیشه گفته ام ، اینجا هم به اشاره عرض می کنم بهائیت که خوب ۱۵۰ سال از عمر آن گذشته و بیشتر، و البته از ادیانی است که در میان خود ما هم روئیده و پیروان خود آن دین هم به این مسأله هم افتخار می کنند و هم دیگران را فرا می خوانند که این دیانت را جدی تر بگیرند و آن را از آن خودشان بدانند و فرآورده فرهنگ ایرانی بشمارند ملاحظاتی در مورد آن هست. من همیشه با خودم اندیشیده ام و در پاره ای از موارد هم بیان کرده ام که همزمان با ظهور بهائیت مارکسیسم هم ظهور کرد. تقریباً با سه چهار سال اختلاف. یعنی مانیفست حزب کمونیست که ۱۸۴۸ منتشر شد در بلژیک ، تألیف مارکس و انگلس، که سر آغاز معرفی اندیشه کمونیسم بود و پس از آن تحولات عظیمی که رخ داد، و بیش از یک میلیارد جمعیت جهان به سوی این آیین جدید کشیده شدند، و عقلای قوم، و فلاسفه بسیار، اقتصاددانان، دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان، جذب این متکب و جذب این اندیشه شدند و چه تحولات شگرفی در عالم آفرید و هنوز هم نمی توان گفت که تأثیرات آن بر طرف شده، بلکه هنوز معتقدان و مریدان و وابستگان متعصب بسیار دارد و از اصول اندیشه های مارکسیسم پیروی می کنند . شما این مکتب را مقایسه کنید با بهائیت که کم و بیش در همان زمان پدید آمد و دو پیامبر یکی پس از دیگری آمدند و بنیان این دیانت را نهادند تا امروز در جهان شاید بیش از پنج میلیون پیرو ندارد. آن هم به اعتراف خود پیروان این دیانت. بعضی ها در همین عدد هم تردید دارند، از دل این مذهب نه یک عارف برخاسته، نه یک فیلسوف برخاسته، نه یک متفکر بزرگ برخاسته، نه هنر تازه ای پدید آورده، هیچکدام. این کارنامه تاریخی باید به ما بگوید که در چنته و انبان این مکتب چیست؟ به هر حال ادیان امتحان تاریخی هم پس می دهند، و این چنین نیست که فقط بنشینند با یک رشته مجادلات کلامی صحت خود را اثبات بکنند. هیچ وقت این چنین نیست".

آقای دکتر سروش در سخنرانی "[روش تعبیر \(تفسیر\) رویای رسولانه](#)" از دقیقه ۲۶ به بعد ، صریحاً موسس بهائیت، یعنی مرحوم بهاء الله، را ناصادق خطاب میکنند و میفرمایند:

"به همین دلیل گفتم شما اگر این سخنان را از بهاء الله بشنوید به آن اعتنا نمی کنید چون او را صادق نمی دانید، چون می گوئید که گفته که گفته، به ما چه".

در بخش دوم همین سخنرانی از دقیقه ۶ به بعد به نحو بسیار تندى با مرحوم بهاء الله برخورد کرده و میفرمایند:

"یعنی بهائیت هم بیاید، آقای بهاء الله بگوید من از طرف خدا هستم و بعد یک نفر به ما نشان بدهد بگوید ببینید دیگه خدا چه جوری نشان بدهد که این کتاب را من فرستاده ام. ببین، خودش دارد می گوید که من از طرف خدا هستم. اما بنده و شما وقتی که جناب میرزا حسین علی بها را پیامبر نمی دانیم، راستگو نمی دانیم، و هیچ کدام، می گوئیم، گفته که گفته. این دلالتی ندارد بر این که واقعاً این کتاب الهی است، منشأ ربوبی دارد و غیره".

کمترین توقع از آقای دکتر سروش این بود که حتی برای یک بار هم شده از حقوق بهائیان دفاع کنند و جمهوری اسلامی را برای رفتار وحشیانه با بهائیان محکوم کنند. البته واضح است که آقای دکتر سروش بعنوان یک مسلمان بنیاد فکری بهائیت را قبول ندارند (کما اینکه نگارنده هم آنرا قبول ندارد)، ولی ردّ یک مذهب چه بر اساس اعتقاد و چه بر اساس استدلال یک موضوع است، حمله به آن و پیروان آن، تحقیر کردن آنها، و با زبانی تند و حتی غیر مودبانه درباره آنها سخن گفتن موضوعی است دیگر، بخصوص اینکه آقای دکتر سروش، دستکم تا جاییکه تحقیقات نگارنده نشان داد، حتی یکبار صریحاً از حقوق بشری و شهروندی هموطنان بهایی ما دفاع نکرده اند.

مقایسه پیشرفت بهائیت با، بعنوان مثال، مارکسیسم نیز بسیار بیجا بوده و هیچگونه اساسی ندارد، چرا که شرایط تاریخی و اجتماعی که منجر به ظهور هر دو شد با یکدیگر کاملاً متفاوت هستند. در عین حال، بعنوان مثال، مگر گسترش اسلام در دوران پیامبر گرامی اسلام و چند دهه بعد از ایشان مسالمت آمیز بود؟ مگر ترویج مسیحیت در آمریکای لاتین و آفریقا مسالمت آمیز بود؟ خیر. صدها هزار نفر انسانهای بیگناه، اگر نه بیشتر، توسط مستعمره گران اروپایی در آمریکای لاتین و آفریقا به قتل رسیدند تا آنها را به زور به جوامع مسیحی تبدیل کنند.

حقوق بشر فقط برای "خودی ها" نیست

بخاطر می آوریم که وقتی داماد آقای دکتر سروش را یک شب در اسفند ماه ۱۳۸۹ بازداشت کردند، آقای دکتر سروش سوگنامه بلندی در [سایت بی بی سی منتشر کردند](#) و به خاطر یک شب بازداشت داماد محترمشان نوشتند "خدا نیست، به خدا قسم خدا نیست، نیست". و نوشتند: "از غزالی آموخته ام که هیچکس را لعنت نکنم حتی یزید را، اما اینک فروتنانه از تو رخصت می طلبم تا بر جمهوری کافرپرور اسلامی ایران، لعنت و نفرین بفرستم".

البته آقای دکتر سروش حق داشتند که از بازداشت داماد محترم خود، که احتمالاً فقط بخاطر داماد آقای دکتر سروش بودن خود بازداشت شده بودند، به خشم آیند. ولی آیا یک شب بازداشت داماد محترم ایشان مهمتر از کشتن امام حسین و ۷۲ تن از اصحابش بود؟ یک شب داماد محترم ایشان را بازداشت کردن، که بدون شک ظالمانه بود، دردناک تر است، و یا ظلم بی حدی که به هموطنان بهایی ما شده است؟ شکایت درباره نقض حقوق بشر و کنار گذاشتن موقت اندرز بسیار عمیق امام محمد غزالی که نباید فقط بخاطر اقوام یا "خودی ها" باشد. احترام برای حقوق بشر، افشاگری درباره نقض آنها، و دفاع از حقوق شهروندی همه هموطنان ارزش های جهان شمول هستند.

دیگران چه می‌گویند؟

بی لطف نیست اگر نظر آقای دکتر سروش درباره بهائیان را با نظر دو شخصیت مذهبی دیگر معاصر مقایسه کنیم:

زنده‌یاد آیت الله العظمی حسینعلی منتظری از حقوق شهروندی بهائیان طی فتوایی دفاع کردند ([اینجا](#) و [اینجا](#)). ایشان یک فقیه سنتی بودند، نه تحصیل‌کرده لیبرال غرب.

آقای دکتر محسن کدیور هم یک فقیه بلندپایه هستند. حتماً از هرکس پرسید خواهد گفت که دکتر آقای سروش لیبرال مروّج پلورالیسم کجا و این فقیه مشغول فقاقت کجا. اما آقای دکتر کدیور هم صریحاً از حقوق بهائیان دفاع کرده اند ([اینجا](#) و [اینجا](#)).

کلام پایانی

آقای دکتر سروش خود را نظریه پرداز پلورالیسم اسلامی میدانند. صرف نظر از درستی و یا نادرستی آن، نگارنده معتقد است که نمیتوان به پلورالیسم معتقد بود ولی از حقوق بشری و شهروندی همه هموطنان دفاع نمود.

آنچه که برای امثال نگارنده قابل توجیه نیست اینستکه در دورانی که جمهوری اسلامی بیشترین فشار را به هموطنان بهایی ما وارد میکنند، پافشاری، و یا دستکم مطرح کردن چندباره مواضعی که در بالا ذکر شد، بدون کوچکترین کلامی در دفاع از حقوق بشری و شهروندی هموطنان بهایی ما، میتواند مورد استفاده جمهوری اسلامی قرار گرفته و از آنها بعنوان اساس "ایدئولوژیک" جنایات خود بهره جوید. ایمان دارم که آقای دکتر سروش به چنین چیزی نه معتقدند، و نه راضی از آن. ولی ظاهراً پیشینه عضویت در انجمن ضدبهائیت حجتیه همچنان بر دوش ایشان سنگینی می کند و این بار گران را نمی توانند بر زمین بگذارند. تصور نگارنده، بدون آنکه قصد داشته باشد برای کسی تکلیفی بسازد، این استکه شاید آقای دکتر سروش گذاشتن بر زمین اینبار گران را باید نوعی از "جهاد فکری" برای خود تلقی کنند و در اینراه بکوشند. امیدوار باشیم که ایشان بزرگوارانه امثال نگارنده را از شک و تردید بیرون آورند.

نگارنده از خوانندگان گرامی دعوت می‌کند که برای دریافت آخرین خبرها و تحلیل‌ها در باره ایران و بقیه خاور میانه، هم به فارسی و هم به انگلیسی، از وبسایت او، [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#) بازدید کنند، و مصاحبه‌ها و دیگر برنامه‌های تلویزیونی او را [در اینجا تماشا](#) کنند. فیسبوک نگارنده [در اینجا](#)